



ژوئیه ۱۳۸۳ / فصلنامه علمی و فلسفی / دی و بهمن ۱۳۸۳

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

سین پیس

معرفی نویسنده **

هیوبرت دریفوس (Hubert Dreyfus) فارغ‌التحصیل دانشگاه هاروارد در رشته فلسفه و استاد موسسه تکنولوژی ماساچوست (MIT) و دانشگاه برکلی است. علایق اصلی او در این زمینه عبارت‌اند از: پدیدارشناسی، آگزیستانسیالیسم، فلسفه روان‌شناسی، فلسفه ادبیات و مباحث فلسفی هوش مصنوعی. در واقع او یکی از شارحان و مفسران آرای هوسرل، هایدگر، مرلوپونتی و فوکو و از ناقدان برجسته هوش مصنوعی محسوب می‌شود.

اولین اثر او در باب هوش مصنوعی مقاله‌ای انتقادی با عنوان «کیمیاگری و هوش مصنوعی» بود که در ۱۹۶۵ منتشر کرد. در پی اعتراضات و مخالفت‌های دانشمندان، او بحث خود را بسط و تقضیل داد که به چاپ مجموعه مقالاتی نظیر: «چرا کامپیوترها برای هوشمندی

به بدن نیاز دارند؟» (۱۹۶۷)، «نقدی بر خرد مصنوعی» (۱۹۶۸) و کتاب: کامپیوترها چه کاری نمی‌توانند انجام دهند؟ نقدی بر خرد مصنوعی (۱۹۷۲) انجامید.

دریفوس معتقد است هوش مصنوعی مبتنی بر سنت عقلانی به جای مانده از فیلسوفانی چون دکارت، کانت و هوسرل است که ذهن را اصالتاً عقلانی، دارای قابلیت بازنمایی و تابع قواعد بر می‌شمارد. به عقیده دریفوس، چنانچه پروژه تحقیقاتی هوش مصنوعی پیروز شود، سنت عقلانی فلسفی توجیه خواهد شد اما اگر شکست بخورد، بهترین شاهد در پشتیبانی از انتقاداتی است که از جانب اندیشمندان چون ویتگنشتاین، هایدگر و مرلوپونتی بر سنت عقلانی وارد شده است. البته دریفوس صرفاً منتقد نیست بلکه نقد او همواره همراه با پیشنهادهایی برای دانشمندان هوش مصنوعی بوده است و آن اینکه



دریغوس در این زمینه مقالات متعددی تالیف و منتشر کرده و دو کتاب: کامپیوترها چه کاری نمی توانند انجام دهند؟ نقدی بر خرد مصنوعی (۱۹۷۲) و ذهن برتر از ماشین: قدرت شهود و مهارت انسانی در عصر کامپیوتر (۱۹۸۶) از اوست. وی همچنین تالیفاتی در حوزه فلسفه دارد که از آنها می توان به کتاب های هوسرل، حیث التفاتی و علوم شناختی (۱۹۸۲)، میشل فوکو: فراسوی ساختارگرایی و هرمنوتیک (۱۹۸۲)، هستی در جهان: تفسیری بر هستی و زمان هایدگر (۱۹۹۱) اشاره کرد.

درباره کتاب

این روزها، اینترنت فراگیر شده است. همه از آن می گویند، درباره آن می خوانند و می نویسند. بازار کتاب اشباع از کتاب هایی است که

پژوهشگران هوش مصنوعی باید به دنبال عواملی جسمی باشند که در رفتار هوشمند و زمینه ای که در آن رفتار هوشمند پدید می آید، مشارکت دارند. او همچنین دانشمندان را به نظریاتی از علوم شناختی که پیش از این در تئوری های هوش مصنوعی نادیده انگاشته می شده، توجه داده است.

درباره چگونگی استفاده و کاربرد اینترنت نوشته شده و این در حالی است که هنوز کتاب‌های بسیاری در دست تالیف و انتشار است. در مجامع علمی و دانشگاهی، در سمینارها و همایش‌ها و حتی در مدارس سخن از اینترنت و سودمندی‌های آن است. گویی دیگر نمی‌توان، بی‌آن زندگی مدرن را به سر کرد. اینترنت در جامعه، البته فقط یک ابزار تکنولوژیک نیست که امکاناتی برای بهبود زندگی در اختیارمان قرار دهد، بلکه وسیله‌ای برای فخرفروشی و ارزش‌گذاری علمی بر دیگران نیز هست. چه هر که را با آن سر و کاری نیست، دیگر روز آمد (up-to-date) نیست و از درک دنیای جدید وامانده است. در همه جا و از همه کس، حتی برای حفظ ظاهر هم که شده، آدرس‌های اینترنتی دیده می‌شود و افراد برای ارتباط با یکدیگر، به جای شماره تلفن، نشانی پست الکترونیکی (email) خود را در اختیار می‌گذارند و برای معرفی خود و محصولات خود به صفحات اطلاعاتی الکترونیکی شخصی (homepages) خود ارجاع می‌دهند.

اما یک سؤال اساسی اینجا باقی است؛ اینکه این بار این دستاورد دنیای نوین و تکنولوژی روز بشر، چه چیزی به دست داده و چه چیزی از او ستانده است؟

کتاب درباره اینترنت (On The Internet) که با عنوان **نگاهی فلسفی به اینترنت** به فارسی ترجمه شده است (ترجمه علی ملانکه، نشر گام نو، ۱۳۸۳)، به صراحت به انتظارات امروزی از اینترنت می‌پردازد. این کتاب در زمره نخستین کتاب‌هایی است که با رویکردی فلسفی به این مسأله اساسی پرداخته که اینترنت تا چه اندازه می‌تواند یا نمی‌تواند به ما کمک کند؟ آیا اینترنت حقیقتاً برای بشریت سطح جدیدی از تمدن و دموکراسی را به ارمغان می‌آورد و مسائل و مشکلات آموزش عمومی را حل می‌کند؟ آیا اینترنت می‌تواند برای نشر اطلاعات با بهره‌وری بیشتر و در سطح عمومی‌تر به کار گرفته شود؟ آیا اینترنت می‌تواند افراد خیره‌پرورش دهد؟ تأثیر اینترنت بر واقعیت چیست؟ و اینکه معنا در زندگی ما، چه ارتباطی با اینترنت پیدا می‌کند؟ همگی اینها سوالاتی است که هر یک می‌تواند یک جلد کتاب یا بیشتر را به خود اختصاص دهد. هیوبرت دریفوس، فیلسوف و نویسنده معاصر، نگاهی فیلسوفانه به مسئله‌ای دارد که بر همه ما تأثیر گذار بوده است. کتاب او به رغم سادگی و حجم اندک به موضوعی بسیار بزرگ و مهم پرداخته است: «آیا اینترنت به معنا در زندگی ما افزوده یا از آن کاسته است؟»

دریفوس معتقد است: «اینترنت تنها یک ابلاغ تکنولوژیک نیست؛ اینترنت سنخ جدیدی از این امر است؛ ابلاغی که آشکارکننده ماهیت تکنولوژی است» (ص ۱۳ و ۱۴). ابداً تکنولوژیک عموماً برای رفع نیازهای شناخته شده پدید آمده‌اند ولی پس از مدتی واجد برخی کاربردهای غیرمنتظره شده‌اند. گراهام بل بر این باور بود که تلفن صرفاً برای ارتباط در تجارت مفید خواهد بود ولی مصارف خانگی مقبول عموم نخواهد بود تا چه برسد به تحمیل شدن آن به مردم در حال قدم زدن در خیابان. شبکه جهانی اطلاعات (www = world wide web) نیز از این قاعده مستثنی نبوده است. شاید هدف اصلی از پدید آمدن وب، فراهم کردن زمینه ارتباطی بین اندیشمندان بوده اما اینک این مسئله، تبدیل به موضوعی جانبی شده است. در واقع الان شبکه به حدی غول‌آساست که نمی‌توان آن را وسیله‌ای برای برآورده ساختن نیازی خاص برشمرد

و از این رو هر کاربرد جدیدی از آن غیرقابل پیش‌بینی و غافلگیرکننده است.

مولف با برشمردن فهرستی از شعارها و وعده‌هایی که درباره اینترنت داده شده تأکید دارد که: «جز موفقیت نسبی در تجارت الکترونیک (e commerce) در سایر زمینه‌ها نتایج خرسندکننده، ناچیز بوده است» (ص ۱۵). البته مولف قصد نادیده انگاشتن ابداً واقعی اینترنت را ندارد. بدین جهت وی به مجموعه‌ای از این دستاوردها اشاره می‌کند: «راه‌های جدید پیوند اطلاعات، کتابخانه‌ها را تغییر شکل داده؛ پایگاه شبکه‌ای دوره‌های درسی کالج‌ها و دانشگاه‌ها، این امکان را به دانشجویان داده که سخنرانی را بشنوند و بدون نیاز به ترک اتاق‌هایشان در بحث شرکت کنند؛ تله‌روباتیک (tele robotics) کنترل یک وسیله نقلیه روی سطح مریخ را ممکن کرده است؛ پست الکترونیک امکان‌های جدید و شگفت‌آوری را برای افراد از هم‌اندیشی معترضان سیاسی گرفته تا ارسال عکس‌های دیجیتال یادگاری ... فراهم آورده است» (ص ۲۲). اما همه اینها در نظر وی در مقابل انتظارات و پیش‌بینی‌ها، جزئی و پیش پا افتاده‌اند. در نقطه مقابل، دریفوس از آمارها و پژوهش‌هایی خبر می‌دهد که در آنها از کاهش مشارکت اجتماعی کاربران اینترنت و در نتیجه افزایش احساس افسردگی و تنهایی در ایشان گزارش شده است و محققان نتیجه‌گیری کرده‌اند که «آنچه با اینترنت از دست رفته، حضور متجسد (embodied presence) فرد در برابر دیگران است» (ص ۱۶).

این در حالی است که براساس نظر افراطی‌ترین طرفداران شبکه، اکستروپین‌ها (extropians)، انتظار بلندمدت از شبکه این است که هر یک از ما به زودی از محدودیت‌های تحمیل شده بر خود از جانب بدنمان فراتر برود. به قول یکی از ایشان «سرحال الکترونیکی، دنیایی است که هم در همه جاست و هم در هیچ کجا، اما در آنجا که بدنمان زندگی می‌کند، نیست» (ص ۱۷). منظور از بدن (یا تجسد)، «نه تنها جسم فیزیکی با همه محدودیت‌های جسمانی‌اش، بلکه خلیقات ما که اهمیت چیزها را برای ما تعیین می‌کند، موضع ما در یک زمینه که در آن مجبوریم با چیزها و افراد کنار بیاییم، شیوه‌های زیادی که طی آنها ناگزیر از نومی‌دی و شکست و نیز جراحی و مرگ می‌شویم و به طور خلاصه، جنبه‌های تنهایی و آسیب‌پذیری ماست» (ص ۱۷). و این معنایی است که دریفوس در سراسر کتاب خود از آن بهره می‌گیرد و به آن استناد می‌کند. به عقیده وی آنچه که اکستروپین‌ها آرزو می‌کنند، هر چند به ظاهر زیبا و فریبنده است اما مفهوم فلسفی پیچیده و زینباری دارد. کیست که آرزو نداشته باشد به موجودی تجسد نیافته تبدیل شود تا بتواند در هر کجای جهان باشد و برای پرهیز از جراحی و مرگ از نسخه‌های بدل کمک بگیرد. این پشت سر گذاشتن جسم، ایده‌ای افلاطونی است که معتقد بود بدن قبر روح است و در این نظر پیرو سقراط بود که بالاترین هدف وجود انسانی را «مردن از بدنش» و «تبدیل شدن به ذهن ناب» تفسیر می‌کرد. مولف از تناقضی آشکار در کلام اکستروپین‌ها پرده برمی‌دارد. چرا که ایشان هنگام بیان این امر که باید انسانیت‌مان را استعلا دهیم، مدعی طرفداری از نیچه‌اند و افلاطون. حال آنکه نیچه می‌اندیشید که مهم‌ترین چیز درباره انسان‌ها نه توانایی عقلانی آنها بلکه توانایی‌های عاطفی و شهودی بدن آنهاست. او در

مبارزه‌اش بر ضد افلاطون‌گرایی نظریه فرا رفتن از محدودیت‌های انسانی و بدل شدن به ابرانسان را داشت اما مقصود او، قدرت یافتن انسان‌ها برای تصدیق کردن بدن‌هایشان و فانی بودن آنها بود به جای آنکه به انکار مرگ و تناهی ادامه دهند.» (ص ۱۹).

دریغوس به عنوان یک فیلسوف قصد آن ندارد که برخی کاربردهای اینترنت را محکوم و جنبه‌های دیگر آن را تحسین کند. بلکه پرسشی بنیادی را مطرح می‌سازد؛ اینکه: «آیا ما می‌توانیم بدون بدن‌هایمان سر کنیم؟ آیا بنا بر ادعای اکستروپین‌ها، بدن ما تنها باقیمانده از تبار حیوانی ما و محدودیتی بر آزادی ماست که اکنون نژاد انسان قصد دارد از آن رهایی یابد؟ یا اینکه آن طور که نیچه ادعا می‌کند، بدن نقشی تعیین‌کننده حتی در حیات روحی و عقلی ما دارد؟ به فرض صحت دومی، بزرگ‌ترین امتیاز فرض شده برای شبکه، یعنی رهایی آن از محدودیت‌های تحمیلی از سوی بدن‌هایمان، به نحوی طعنه‌آمیز به بزرگ‌ترین نقطه ضعف آن بدل خواهد شد... اگر شبکه نقشی اساسی در زندگی ما پیدا کند چه رخ می‌دهد؟ آیا به همان نسبت که به زندگی کردن در بخش بزرگی از حیاتمان در فضای سبیرنتیکی (cyberspace) نزدیک می‌شویم،



ابرانسان تر می‌شویم یا فروانسان تر؟» (ص ۱۹).

دریغوس در مقدمه کتاب، به طور خلاصه آنچه در فصول کتاب به آنها می‌پردازد، در قالب یک تذکر مطرح می‌کند. وی متذکر می‌شود که در جست‌وجوی پاسخ به سؤالات فوق، باید آمادگی پذیرش این حقیقت را داشته باشیم که «هنگام ورود به فضای سبیرنتیکی و پشت سر گذاشتن خویشتن‌های شبه‌حیوانی، عاطفی، شهودی، دارای موقعیت معین، آسیب‌پذیر و به طور خلاصه تجسد یافته‌مان و در پی آن، به دست آوردن آزادی نوین و استثنایی که هرگز بیش از این در دسترس انسان‌ها نبوده است، ممکن است همزمان برخی از توانایی‌های بسیار مهم خود را از دست بدهیم؛ توانایی درک کردن چیزها به نحوی که بتوانیم بین امور مربوط و نامربوط تمایز بگذاریم؛ حس ما از جدی بودن موقعیت و شکست که برای یادگیری ضروری است؛ نیاز ما به حداکثر توجه به دنیا که به ما حسی از واقعیت امور را می‌دهد؛ به علاوه ممکن است وسوسه شویم از خطر تعهد صادقانه اجتناب کنیم و بدین ترتیب تشخیص‌مان را از آنچه به زندگی‌مان معنا می‌دهد، از دست بدهیم» (ص ۲۰). هر یک از فصول این کتاب به یکی از موارد فوق می‌پردازد و

چنانکه دریغوس خود فهرست وار گزارش داده، نتیجه‌گیری می‌کند: «اگر بدن‌هایمان از دست برود، ارتباط، مهارت، واقعیت و معنا از دست می‌رود.» او بر آن است که اگر ما بدانیم سپری کردن زندگی‌مان درون و از طریق شبکه، بنیاست چنین بهایی از ما بطلبد، چشم‌انداز آن برخلاف آنچه به تصویر می‌کشند، چندان جذاب نخواهد بود.

کتاب حاضر، برای تمام کسانی که اکنون بر خطاند (on line) یا چشم انتظار انقلاب اینترنتی (e-revolution)، ماده خام فکری مناسبی فراهم می‌آورد تا به مسائل اساسی و مبنایی آن بیندیشند.

درباره ترجمه کتاب

علی ملائکه کتاب دریغوس را به فارسی ترجمه کرده است. روی جلد کتاب عنوان **نگاهی فلسفی به اینترنت** درج شده ولی در صفحه عنوان ترجمه دقیق‌تری از نام کتاب آمده است: «درباره اینترنت، آنچه اینترنت نمی‌تواند انجام دهد».

ترجمه کتاب به شدت نیازمند یک ویرایش ادبی است چرا که جمله‌بندی‌های نامناسب و جملات طولانی و مغلق در جای جای کتاب به چشم می‌خورد که در ذیل به ذکر دو نمونه بسنده می‌شود:

«برعکس، الگوی دوره مکاتبه‌ای برای مصرف‌کنندگان ناشناس اطلاعات، که مشوقان آموزش از راه دور، هنگامی که می‌گویند مواد درسی برای هرکسی، در هر جایی و هر زمانی در اختیار خواهد بود، به نظر می‌رسد چنین الگویی را پیش چشم دارند، چنین مشارکت عاطفی را ناممکن می‌کند.» (ص ۶۷-۶۸)

«به عنوان مثالی مبالغه‌انگیز، اگر راننده‌ای به سرعت ماشینش را از محل پارک خارج کند، مورد متلک‌گویی راننده ماشین در حال نزدیک شدن قرار می‌گیرد که در حال نزدیک شدن با سرعت بسیار آهسته به یک خطر است، ممکن است با تبعیت از قانون ماجرا را حل و فصل کند.» (ص ۸۲)

ایراد دیگر، جایگزینی لغات ناآشنا یا نامناسب به جای برخی واژگان و اصطلاحات انگلیسی است. البته مترجم با آوردن اصل انگلیسی این کلمات در پاورقی سعی کرده تا اندازه‌ای این نقطه ضعف را پوشش دهد. به عنوان مثال واژه «Browser» که «جست‌وجوگر» ترجمه شده، در متون تخصصی «مرورگر» ترجمه می‌شود.

البته هیچ یک از این ایرادها موجب نمی‌شود تا خواننده از مطالعه کتاب بازماند یا از آن منصرف شود زیرا مباحث و موضوعات کتاب به قدر کافی جذاب و قابل تامل است که خواننده را با خود همراه می‌سازد. گرچه اگر کتاب ترجمه روان‌تری می‌داشت، خواننده کمتر احساس خستگی می‌کرد و جذابیت کتاب دو چندان می‌شد. در ادامه، مباحث کتاب به اجمال مرور می‌شود:

گزاره‌گویی‌ها پیرامون ابرپیوندها

شبکه جهانی اطلاعات روز به روز در حال گسترش است و با سرعتی معادل یک میلیون صفحه در روز رشد می‌کند - اگر این آمار خود کهنه و قدیمی نشده باشد - این اطلاعات بسیار ارزنده و مفید هستند ولی مشکل چگونگی دستیابی به این اطلاعات است. این مشکل خود ناشی از نحوه سازماندهی (یا به بیان بهتر عدم سازماندهی) اطلاعات بر روی

شبکه است. زیرا انبوه اطلاعات در شبکه بوسیله ابرپیوندها (hyperlinks) با سایر اجزا پیوند یافته است و این نوع پیوند، بین هر دو جزئی و به هر دلیلی می‌تواند برقرار شود. هیچ مرجع یا نظام فهرست‌بندی مورد توافقی نیز این ارتباطات را محدود و قالب‌بندی نمی‌کند. نحوه سنتی سازمان‌دهی اطلاعات نوعی نظام سلسله‌مراتبی بود که براساس کارکردی مشخص - که در یک حوزه تخصصی مورد نظر بود - و نیز معانی اصطلاحات دخیل و علائق کاربران، طبقه‌بندی صورت می‌گرفت. هنگامی که اطلاعات در چنین پایگاه داده‌ای سلسله‌مراتبی سازماندهی می‌شد، کاربر می‌توانست پیوندهای معنی‌دار را دنبال کند. اما هنگامی که اطلاعات با ابرپیوندها سازماندهی می‌شود - چنانکه در شبکه جهانی چنین است - اصل نظم‌دهنده به جای آنکه یک طبقه یا اعضای آن باشد، صرفاً اتصال بینایی همه اجزاست. هیچ سلسله‌مراتبی وجود ندارد. هر چیز به هر چیز دیگری در سطحی واحد پیوند می‌یابد. ابر پیوندها به کاربر اجازه می‌دهند که مستقیماً از یک مدخل داده‌ها به دیگری منتقل شود مادامی که دست‌کم ارتباط ناچیزی وجود داشته باشد. در فرهنگ کتابخانه‌ای قدیمی، طبقه‌بندی پایدار، سلسله‌مراتبی و براساس علائق خاص تعریف می‌شد حال آنکه در فرهنگ ابرپیوند یافته

قالب مجموعه بسیار زیادی از اطلاعات در کامپیوتر آشکار کنند ولی از آنجا که برخی از این اطلاعات برای انسان بسیار بدیهی می‌نماید ولی برای کامپیوترها بدیهی نیست، حجم این اطلاعات بسیار بالا و غیرقابل دستیابی می‌شود. در واقع بسیاری از ادراکات ما برخاسته از چستی تجسد داشتن ماست. ما می‌توانیم پاسخ پرسش‌های مربوط به بدن را با استفاده از بدنمان یا با تصور اینکه انجام دادن فلان کار چه حالتی ایجاد می‌کند، پیدا کنیم. به طور کلی ما با داشتن جسم می‌توانیم تعداد بی‌نهایت بزرگی از حقایق را درباره بدنمان تولید کنیم. حقایقی آنقدر پرشمار که آنها را نه به صورت اطلاعات ذخیره می‌کنیم و نه می‌توانیم ذخیره کنیم. اما کامپیوترها که فاقد جسم هستند، باید تمامی حقایق ضروری مربوط به بدن را در اختیار داشته باشند تا بتوانند اطلاعات را از پایگاه داده‌ها بازیابی کنند. به فرض که بتوان این حجم بسیار داده را آشکارسازی و ذخیره نمود، مشکل دیگری باقی است و آن تغییرات علائق کاربران متناسب با تغییرات جهان است. از این رو لازم است اقداماتی نیز برای ردیابی تغییرات روزمره جهان وجود داشته باشد تا کامپیوتر بتواند نحوه سازماندهی شدن پایگاه‌های شبکه را همچنان که اهمیت محتوای آنها تغییر می‌کند، مورد تجدید نظر قرار دهد. اما تعداد



سازماندهی، انعطاف‌پذیر، تک سطحی و فراهم کننده امکان ارتباط با همه اجزا است. «واضح است که کاربر یک کتابخانه ابرپیوند یافته دیگر سوژه مدرنی با هویت ثابت نیست که در طلب الگوی کامل‌تر و قابل اتکاتری از جهان باشد، بلکه وجود بی‌ثبات پست مدرنی است که آماده گشودگی به افق‌های همیشه جدید است» (ص ۲۹).

اما مشکل کجا نمود پیدا می‌کند؟ جست‌وجوی اطلاعات در پایگاه داده‌های ابرپیوند یافته که در آن پیوند هر چیز به هر چیز دیگر ممکن است، بسیار پرزحمت است. از آنجا که این پیوندها به دلایل گوناگون پدید آمده و تنها یک نوع پایه پیوند وجود دارد، جست‌وجوگر نمی‌تواند معنای پیوندها را برای دسترسی به اطلاعاتی که به دنبال آنهاست، مورد استفاده قرار دهد. به عبارتی دیگر کار جست‌وجوگر اطلاعات در اینترنت به منزله پیدا کردن سوزنی در کاهدان است. پژوهشگران برای حل این مشکل به هوش مصنوعی (Artificial Intelligence) توسل جستند. در ابتدا ایشان به هوش مصنوعی (AI) بسیار خوش بین بودند اما در اواخر دهه ۷۰ و اوایل دهه ۸۰ با آکراه این حقیقت را پذیرفتند که برای تولید هوش مصنوعی لازم است شعور انسانی را در کامپیوترها پیاده‌سازی کنند و این کاری بس دشوار است. چرا که باید این شعور انسانی را در

بی‌نهایت زیادی از تغییرات در جهان رخ می‌دهد و تنها معدودی از آنها با آنچه افراد در یک روز معین انتظار دارند در پایگاه داده‌های بیابند، مرتبط است. مثلاً پایگاه داده مربوط به کلینتون، یک روز از جهت سیاسی مورد توجه است و روز دیگر از جهت گزارش استار پیرامون رسوایی جنسی او. بنابراین از مجموعه تغییرات ممکن نظیر تغییر تاریخ، شکل‌گیری ابرها، قد، وزن، محل و نظرات کلینتون و... را نادیده انگاشته و تنها موارد دارای مناسبت را لحاظ کند.

شکست پروژه‌های هوش مصنوعی توجه ما را به این موضوع جلب می‌کند که بدن‌های ما چقدر در فرایند ادراک مهم‌اند. به عبارت دیگر، شکل زندگی، با موجوداتی متجسد مانند خود ما و برای موجوداتی نظیر خود ما سازماندهی می‌شود. اما در شبکه جهانی اطلاعات چه چیزی جایگزین شده است؟ ما به دلیل رشد روزافزون شبکه، ناچاریم از کامپیوترهایی که فاقد جسم هستند و در دنیای ما سهمی ندارند، برای دستیابی به اطلاعات استفاده کنیم. اما با توجه به اندازه عظیم شبکه، موتورهای جست‌وجو در بهترین حالت خواهند توانست حداکثر ۳۰ درصد مطالب مربوط را فراخوانی کنند. بدین ترتیب با رشد شبکه جهانی اطلاعات (www)، کاربران شبکه که بدن‌هاشان را پشت سر گذاشته‌اند

به پیمانندگان شبکه و موتورهای جست و جویی وابسته می شوند که به طور صوری و براساس نحو - نه معنا - عمل می کنند، مجبور خواهند بود به جستجو در میان انبوهی از اطلاعات به درد نخور تسلیم شوند، به این امید که گاهی اوقات اطلاعاتی را که می خواهند، بیابند.

پارادوکس یادگیری از راه دور

ادعا می شود که شبکه جهانی اطلاعات چنان تحولی در آموزش در قرن بیست و یکم ایجاد خواهد کرد که در آن هر دانشجو خواهد توانست در خانه از بزرگترین آموزگاران جهان تعلیم یابد. رشد اینترنت مشکلات نظام آموزشی حاضر را حل خواهد کرد. اگر تکنولوژی جدید به درستی به کار بسته شود، دسترسی به آموزش در چه یک برای هر کس و در هر کجا، وجود خواهد داشت. به رغم ظاهر زیبا و جذاب این شعارها و وعده ها، چگونگی تحقق آنها در هاله ای از ابهام واقع شده است. ظاهراً در این رویکرد به آموزش، نقش مدرسه، دانشگاه و مدرسان در آموزش مغفول مانده است. گویی آموزش صرفاً شیوه ای برای جمع آوری اطلاعات و گفت و گو میان اندیشمندان است که با وجود اینترنت نیاز به حضور جسمی افراد در برابر یکدیگر منتفی می شود. اما در نظر بسیاری

که اینترنت می تواند گونه بهبود یافته ای از این آموزش را در اختیار بگذارد ولی قطعاً این آن چیزی نیست که مدعیان یادگیری از راه دور در مورد آن جار می زنند. در این سطح فرد نوآموز نمی تواند در دنیای واقعی به خوبی عمل کند. زیرا او نیاز دارد علاوه بر علم به قواعد، در کی از زمینه ای که این اطلاعات در آن معنا می یابد، بدست آورد.

مرحله دوم: پیشرفته. در این مرحله نوآموز می کوشد تجربه درگیری حقیقی با موقعیت های واقعی را به دست آورد و شروع به گسترش درکش از زمینه مربوط به آن کند. این امر با طرح مثال هایی از جنبه های دیگر آن موقعیت یا حوزه توسط آموزگار توسعه می یابد. دانشجو پس از دیدن تعداد کافی از مثال ها می آموزد که جنبه های جدید را تشخیص دهد و در نتیجه به «اصول راهنما»ی قابل ارجاع به وجوه موقعیتی دست می یابد که براساس تجربه بازشناخته می شوند. این مرحله از یادگیری، چه از طریق آموزش از راه دور باشد چه به صورت رو در رو، در یک چارچوب ذهنی تحلیلی و بی طرفانه قابل انجام است. چه دانشجو دستورات را دنبال می کند و مثال ها به او ارائه می شود. بنابراین اینترنت می تواند زمینه لازم برای این سطح از آموزش را نیز فراهم آورد.

مرحله سوم: کاردانی. تعداد اصول و اعمالی که یادگیرنده می تواند



از مربیان مدارس و دانشگاه ها، آموزش به تعامل رو در روی آموزگاران و شاگردان نیاز دارد.

در تضاد میان این دو نگاه به امر آموزش، این سؤال اساسی چهره می نماید: «آیا آموزش از راه دور می تواند دانشجویان را قادر به کسب مهارت هایی کند که آنها برای تبدیل شدن به شهروندانی شایسته بدان نیاز دارند؟ یا اینکه یادگیری واقعاً نیاز به مشارکت رو در رو دارد و اگر چنین است، دقیقاً چه چیزی در کلاس های درسی، سالن های سخنرانی، اتاق های گروهی و هر کجا که مهارت ها آموخته می شوند، جریان دارد؟»

یادگیری یک دانشجو از طریق تدریس، تمرین و نهایتاً کارآموزی برای خیره شدن در یک حوزه معین و در زندگی روزمره به هفت مرحله تقسیم می شود: مبتدی، پیشرفته، کاردانی، تبخر، خبرگی، استادی و فرزاندگی عملی که در ذیل مشخصه های مربوط به هر یک می آید:

مرحله نخست: مبتدی. در این مرحله آموزگار محیط کاری را به شاخص های مستقل از زمینه تقسیم می کند که فرد مبتدی قادر باشد بدون داشتن مهارت مطلوب، آنها را تشخیص دهد سپس به وی قواعدی آموخته می شود تا اعمالی را براساس شاخص ها تعین بخشد. واضح است

بازشناسی و دنبال کند، با کسب تجربه بیشتر، افزایش می یابد. هر چند هنوز درک مشخصی از اینکه در یک موقعیت خاص چه چیزی اهمیت بیشتری دارد، در او وجود ندارد. افراد در این مرحله می آموزند که طرحی بریزند و چشم اندازی برگزینند که تعیین کننده اهمیت یا عدم اهمیت اجزای آن موقعیت یا حوزه است. بدین ترتیب دانشجو می تواند خودش را تنها به معلودی از تعداد زیاد خصوصیات و وجوه مربوط به آن موقعیت محدود کند تا تصمیم گیری آسان تر شود. تعداد موقعیت های ممکن، امکان فهرست کردن آنها و راه حل های هر یک را برای یادگیرنده از بین می برد. بنابراین دانشجو در سطح کاردانی باید خود تصمیم بگیرد که در هر موقعیت چه طرح یا چشم اندازی را برگزیند، بدون اینکه اطمینان داشته باشد این طرح مناسب است و این خود ریسک اشتباه را برای یادگیرنده فراهم می کند. پیش از این، اگر قواعد عمل نکنند، یادگیرنده بیش از آنکه خود را مقصر بداند، می تواند به این توجیه دست بزند که قواعد کافی به او داده نشده ولی در این مرحله، نتیجه به چشم اندازی بستگی دارد که یادگیرنده برگزیده و در نتیجه در مقابل انتخابش احساس مسئولیت می کند. از این رو دانشجوی کاردان در صورت شکست احساس افسوس و حسرت و در حال موفقیت، نوعی سرخوشی را تجربه

می‌کند که برای فرد مبتدی جایی ندارد. بنابراین دانشجوی کاردان، بیشتر و بیشتر از لحاظ عاطفی درگیر وظیفه‌اش می‌شود.

در اینجا نقش مهم بدن و جسم ما آشکار می‌شود. چرا که اگر ما وجودهایی نامتجدد، ذهن‌هایی ناب و عاری از هیجانات آشفته می‌بودیم، پاسخ‌هایمان به موفقیت‌ها و شکست‌ها فاقد این جدیت و هیجان آفرینی بود» (ص ۶۶). اما سؤال بنیادین این است: «چرا بگذاریم یادگیری این همه تحت تاثیر استرس عاطفی قرار گیرد؟ آیا ما از زمان روایان و به خصوص از زمان دکارت نیاموخته‌ایم که از طریق تسلط یافتن بر هیجانات مان پیشرفت کنیم و تا حد امکان بی‌طرف و منصف باقی بمانیم؟ آیا انگیزه‌های عقلانی، بی‌طرفی منصفانه، ارزیابی صادقانه و کار سخت بهترین راه کسب مهارت نیست؟» (ص ۶۶). در حالی که ممکن است به نظر برسد درگیر شدن عاطفی در عمل، تنها باعث تناخل با آزمون بی‌طرفانه قواعد می‌شود و در نتیجه به نحوی اجتناب‌ناپذیر به تصمیمات غیرمنطقی می‌انجامد و مانع رشد بیشتر مهارت می‌شود، در واقع، درست عکس این قضیه صادق است. به عبارت بهتر تا زمانی که یادگیرنده از لحاظ عاطفی درگیر کارش نشود و رضایت از انجام کار درست و تأسف حاصل از اشتباهات را نپذیرد، مهارت پیدا نخواهد کرد و به طور کلی مقاومت در برابر درگیر شدن و خطرپذیری به رکود و نهایتاً ملال و پسرقت می‌انجامد. اینجاست که تفاوت جدی آموزش از راه دور و آموزش رودرو در مدارس و دانشگاه‌ها روشن می‌شود. در آموزش از راه دور، چنین مشارکت عاطفی ناممکن می‌شود و بدین ترتیب از طریق شبکه که بدلیل عدم تجسد به فقدان یادگیری رو در رو می‌انجامد، دانشجویان در مرحله کاردانی متوقف می‌مانند.

مرحله چهارم: تبخر. هنگامی که موضع جداگانه و مبتنی بر استفاده صرف اطلاعات فرد مبتدی، پیشرفته و یادگیرنده از راه دور با درگیری عاطفی جایگزین شود، دانشجو برای پیشرفت در آموزش مهارت آماده می‌شود. تجربیات عاطفی مثبت و منفی حاصله، پاسخ موفق را تقویت و پاسخ‌های ناموفق را مهار می‌کند و فرد از اکتفا به رشته‌ای از قواعد و اصول فراتر رفته، به تدریج به تشخیص موفقیت و واکنش متناسب با آن قادر می‌شود. در واقع واکنش‌های شهودی وی جایگزین پاسخ‌های مبتنی بر استدلال عقلی می‌شود.

مرحله پنجم: خبرگی. مجری متبخر، گرچه در فعالیت ماهرانه‌اش آنچه را که باید انجام دهد، در می‌یابد ولی مجبور است تصمیم بگیرد که چگونه آن را انجام دهد. در مقابل فرد خبره، در نتیجه مجموعه‌ای از تمایزات موقعیتی که می‌تواند انجام دهد، فوراً راه حل را در می‌یابد. در واقع او بین موقعیت‌های مشابه تمایز می‌دهد و متناسب با هر یک واکنش نشان می‌دهد. نقش علم در این مرحله بسیار هویناست. «یادگیرنده به جای جست‌وجوی تصادفی، می‌تواند با مشاهده و تقلید از فعالیت یک خبره راه حل بهتر را بیاموزد و این امر مزیت شاگردی کردن نزد استاد است» (ص ۷۲). البته صرف دست و پنجه نرم کردن با تعداد زیادی از موارد برای خبره شدن فرد کافی نیست بلکه همانند حرکت از کاردانی به تبخر، موارد باید برای یادگیرنده اهمیت داشته باشد.

مرحله ششم: استادی. در این مرحله یادگیرنده، علاوه بر تقلید و همانندسازی خود با استاد، سبک جدیدی از خود ابداع می‌کند و این در واقع وجه ممیزه استادی و خبرگی است. اگر برای پذیرش یک سبک،

شاگردی کردن یگانه تکنیک است، حال باید این سؤال مطرح شود که چگونه سبک‌های جدید و توانایی‌های ابتکاری می‌توانند سر برآورند. تنها راه خلاق شدن یادگیرنده، شاگردی نزد اساتید گوناگون با سبک‌های متفاوت است. البته نباید این سوء تفاهم حاصل شود که شاگردی نزد اساتید مختلف جهت خبرگی در زمینه‌های تخصصی گوناگون است. یک استاد واجد یک سبک کامل است و استاد دیگر واجد سبکی کاملاً متفاوت. به عبارت بهتر کار کردن با اساتید متعدد مانع از این می‌شود که شاگرد صرفاً به کپی سبک استاد خود بپردازد و کم‌کم ناگزیر می‌شود سبک خاص خودش را ابداع نماید.

مرحله هفتم: فرزاندگی عملی. افراد نه تنها مجبورند برای کسب مهارت به تقلید سبک کارشناسان در حوزه‌های خاص بپردازند بلکه در عین حال باید سبک فرهنگشان را کسب کنند تا آنچه ارسطو فرزاندگی عملی می‌نامید، به دست آورند. سبک فرهنگی، آنقدر متجدد و فراگیر است که عموماً برای ما نادیدنی است. بنابراین لازم است سبک فرهنگی خودمان را در تضاد با سبک فرهنگی دیگری قرار دهیم تا آن را دریابیم. سبک فرهنگی مانند درک متجدد مبتنی بر شعور عام آنقدر وابسته به جسم است که نمی‌توان آن را با یک نظریه توضیح داد و با هدفون و میکروفون انتقال داد. این سبک در سکوت از جسمی به جسم دیگر منتقل می‌شود.

اکنون معنای عنوان این فصل آشکارتر می‌شود که «یادگیری از راه دور چقدر از یادگیری دور است»؛ زیرا یادگیری از راه دور در سطح کاردانی متوقف می‌ماند و تنها انسان عاطفی، درگیر و متجدد می‌تواند به مرحله تبخر و خبرگی برسد. بعلاوه یادگیری از طریق شاگردی کردن نیاز به حضور به خبرگان دارد. بنابراین در اینجا با سؤال جدیدی مواجه هستیم: «آیا اینترنت می‌تواند حضور جسمانی لازم برای کسب مهارت‌ها در حوزه‌های گوناگون را فراهم آورد؟» اگر جواب این سؤال منفی باشد، آنگاه یادگیری از راه دور تنها می‌تواند کاردانی ایجاد کند. اما طرفداران آموزش از راه دور، حضور از راه دور را آمیدی برای پاسخ مثبت به این پرسش می‌دانند.

حضور از راه دور و فنای واقعیت

در اوایل قرن هفدهم دکارت تمایز مدرن بین محتوای ذهن و واقعیت را قائل شد. او معتقد بود که دسترسی ما به جهان غیر مستقیم است. به عبارت دیگر اشیا هیچ‌گاه مستقیماً به ما عرضه نمی‌شوند. او حتی از این فراتر رفت و از اینکه افراد دچار قطع عضو هنوز وجود عنصر قطع شده را حس می‌کردند، تجربه مستقیم ما از داشتن جسم را زیر سؤال برد و نتیجه‌گیری کرد که ما هرگز نزد جهان یا حتی بدن خودمان حضور نداریم بلکه تنها چیزی که مستقیماً می‌توانیم تجربه کنیم، محتوای ذهنمان است. اگر وضعیت واقعی ما چنان بود که دکارت می‌گفت، اطلاعات مربوط به اشیا و افراد دور دست که از طریق اینترنت به صورت حضور از راه دور منتقل می‌شود، می‌توانست مانند هر چیز دیگری برای ما حضور یابد. اما تجربه‌گرایی چون ویلیام جیمز و جان دیویی در پاسخ به ادعای دکارت یک پرسش اساسی را مطرح می‌کنند: «آیا رابطه ما با جهان رابطه یک ناظر نامتجدد بی‌اعتناست یا عاملی متجدد و درگیر؟» به عقیده ایشان آنچه به ما حس بودن می‌دهد تماس

مستقیم یا واقعیت است. به این معنا که ما می‌توانیم وقایع موجود در جهان را کنترل کنیم و باز خورد ادراکی در مورد آنچه انجام داده‌ایم به دست آوریم. البته این کنترل و بازخورد صرف نیست که به ما حس تماس مستقیم با واقعیت را می‌دهد بلکه بدن‌های ما روزمره به طور بالقوه در معرض موقعیت‌های خطرناک نیز هستند. یعنی بدون حس آسیب‌پذیری، ممکن است کل تجربه ما غیرطبیعی جلوه کند.

اما سؤال اصلی اینجا است که «آیا می‌توانیم دنیایی تحت کنترل تکنولوژی و آنقدر مطیع ایجاد کنیم - آن طور که اکستروپین‌ها مدعی‌اش هستند - که دیگر ضروری نباشد همواره در حال مراقبت از خود باشیم؛ و آیا در این صورت این وضعیت واقعی به نظر نخواهد رسید؟» (ص ۹۳). موریس مولوبونتی در رد نظریه دکارت، نیازی مبنایی‌تر از نیاز به امنیت را مطرح می‌کند که در حس حضور مستقیم ما از جهان نقش موثری دارد. و آن نیاز به تسلط مطلوب بر جهان است. بدین ترتیب، آنچه برای درکی از حضور در حضور از راه دور ضروری می‌نماید، نه تنها امکان تسلط فرد بر خود شیء است که اکنون در فضای سبیرنتیکی فراهم شده است؛ بلکه درکی کامل از زمینه شیء است تا شخص بتواند



آمادگی لازم را برای به دست آوردن تسلط مطلوب بر آن حاصل کند. از این رو پژوهشگران در تلاشند تا از طریق ارائه تصاویر با وضوح بالا و صدای محیطی و اضافه کردن حسگرهای لمسی و استشمامی به درک بیشتر از بودن واقعی در حضور افراد و حوادث دور دست دست یابند.

حال به پرسش پایانی فصل قبل بازمی‌گردیم؛ اینکه «آیا حضور معلم که برای یادگیری کامل ضروری است، می‌تواند به وسیله حضور از راه دور متجسد شود؟» اما این بار به جای طرح این پرسش از دیدگاه یادگیرنده، به فرایند آموزش معلم می‌پردازیم. در واقع سؤال جدید این است که: «معلم در تلاش برای آموزش مهارت‌ها از راه دور با چه مشکلاتی ممکن است مواجه شود؟» بدیهی است که اگر معلم تنها یک نوار ویدیویی ضبط شده باشد، اصولاً حضور از راه دوری در کار نیست. پس موضوع بحث، یادگیری از راه دور به صورت ارتباط زنده و دوسویه و دیداری است. اما جدا از اینکه مقامات آموزشی این نوع کاربرد شبکه

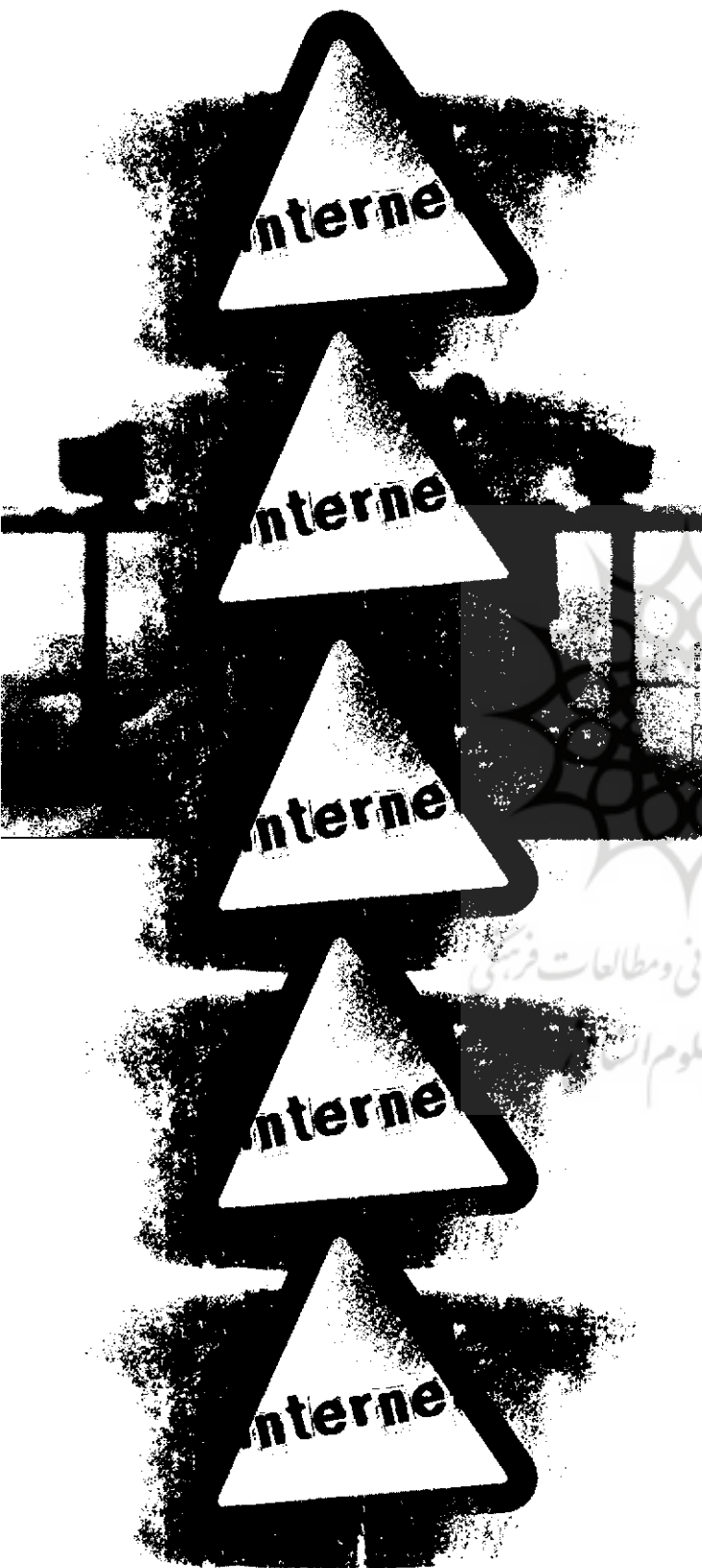
را مقرون به صرفه اقتصادی و در نتیجه جذاب نمی‌یابند، اشکالات دیگری نیز وجود دارد؛ از بین رفتن ادراک زمینه ارتباطی و حال و هوای کلاس، نبود امکان کافی برای برقراری تماس چشمی با دانشجویان، عدم امکان کنترل بر زوم دوربین توسط معلم و... از جمله مواردی هستند که مدرسان درگیر با آموزش از راه دور به عنوان اشکالات این نوع آموزش و کاستی آن نسبت به آموزش در کلاس درس طرح کرده‌اند. بنابراین «در حوزه تعلیم و تربیت، هر پیشرفت تکنولوژیک که آموزش را با کاستن از حضور مستقیم آموزگار و دانشجو در برابر هم، اقتصادی‌تر و انعطاف‌پذیرتر کند، باعث کاهش کارایی تدریس می‌شود» (ص ۱۰۲). این موضوع در همه سطوح آموزشی اعم از مدارس و دانشگاه‌ها برقرار است.

نکته دیگری که باید مورد توجه قرار گیرد، از بین رفتن حس اعتماد در حضور از راه دور است. این اعتماد در سطحی بسیار بالا مطرح است. آن نوع اعتمادی که به تماس مستقیم بدنی نیاز دارد، اعتماد ما به شخصی است که همدلانه با علائق ما عمل می‌کند حتی زمانی که انجام این کار خلاف علائق خود او باشد. ممکن است این حس اعتماد از تجربه دوران کودکی در آغوش پرستاران شکل گرفته باشد یا بخشی از آن براساس این تجربه باشد که دیگری از بی‌دفاع بودن و آسیب‌پذیری فرد به نفع خود استفاده نمی‌کند. به هر صورت این نوع اعتماد، در حضور از راه دور به هیچ وجه به دست آوردنی نیست.

«بنابراین درک ما از واقعیت چیزها و افراد و توانایی ما در تعامل موثر با آنها کاملاً وابسته به شیوه‌های بی‌سروصدای بدن ماست که در پس زمینه عمل می‌کند. برای همین است که می‌توانیم به آسانی تصور کنیم که قادریم در فضای سبیرنتیکی بدون بدنمان به سربریم و اینکه چرا به واقع انجام این کار به این صورت غیرممکن است!» (ص ۱۱۳).

نیپیلیسم در بزرگراه اطلاعات

کیر گگور در سال ۱۸۴۶ در نوشته‌ای تحت عنوان «عصر حاضر» هشدار می‌دهد که عصر او یا تاملی بی‌اعتنا که همه تفاوت‌های مرتبه‌ای و ارزشی را از بین برده، از دیگر زمان‌ها متمایز شده است. همه چیزها برابرند به نحوی که هیچ چیز آنقدر اهمیت ندارد که فرد مشتاق به خطر انداختن خود برای آن باشد. نیچه به این وضعیت مدرن نام نیپیلیسم داد. کیر گگور در این همسان‌سازی، مطبوعات و نه نامزدهای دیگری چون دموکراسی، تکنولوژی یا فقدان احترام به سنت را مقصر قلمداد می‌کند. اما چرا؟ مطبوعات همه را تسویق کردند که درباره هر چیزی نظری پیدا کنند. بدین ترتیب فضای عمومی محکوم به این است که به جهانی بی‌گرایش بدل شود؛ جهانی که در آن هر کسی درباره همه موضوعات عمومی نظر و تفسیری دارد بدون آنکه نیاز به هیچ تجربه دست‌اولی را در خود احساس کند و بدون اینکه هیچ مسئولیتی در این مورد بپذیرد یا از او خواسته شود. در این شرایط فرد می‌تواند به همه چیزها از همه جنبه‌ها بنگرد و دائماً دیدگاه جدیدی بیابد. هر قدر فرد چیزهای بیشتری در می‌یابد، تصویر او از جهان تغییر می‌کند و بنابراین آنچه باید انجام دهد، به ناچار مورد تجدید قرار می‌گیرد و در نتیجه عمل برای همیشه می‌تواند به تاخیر افتد. یعنی فرد همواره امکان‌گریز از اقسام را برای خود فراهم می‌کند و در این صورت نیازی به عمل کردن نخواهد داشت.



امروزه ، اینترنت مصداق اعلامی این شرایط است : پایگاه‌های شبکه‌ای مملو از اطلاعات بی‌نام و نشان از سراسر جهان و گروه‌های گوناگون است که هر کسی می‌تواند بدون احراز کفایت لازم ، عضو آنها شود؛ جایی که فرد می‌تواند بی‌هیچ پیامدی به شکلی پایان‌ناپذیر در مورد هر موضوعی بحث کند . آنچه کیر کگور مجسم می‌کرد اکنون بر روی شبکه جهانی اطلاعات کاملاً محقق شده است . به یمن ابرپیوندها ، تفاوت‌های معنادار همسان شده است . مربوط بودن و اهمیت داشتن ناپدید شده است و این خود بخشی مهم از جاذبه شبکه است . هیچ چیز آنقدر پیش پا افتاده تلقی نمی‌شود که به شبکه افزوده شود و هیچ چیز آنقدر مهم شمرده نمی‌شود که جایگاه خاصی را طلب کند .

اما چه چیزی کاربرد اینترنت را این قدر جذاب کرده است؟ چرا امکان دستیابی به هر چیز بدون توجه به اینکه چقدر گذرا باشد ، ضعف‌انگیز است؟ زیرا تماشاگران ناشناس متحمل هیچ خطری نمی‌شوند . فرد به تمام امکانات گشوده باقی می‌ماند و هویت ثابتی ندارد که قابل تهدید با نومی‌دی ، آزار یا فقدان باشد . زندگی بر روی شبکه به طور آرمانی مناسب برای چنین نحوه وجودی است . تعهدها بر روی اینترنت در بهترین حالت تعهداتی مجازی هستند . «بنابراین اینترنت به آزمایشگاه اجتماعی ویژه‌ای برای تجربه ساختن و بازسازی خویشتن بدل شده که خصلت زندگی پسامدرن است .» (ص ۱۳۰) شبکه افراد را برمی‌انگیزاند که خویشتن‌های جدید و جذابی را به وجود آورند .

اما کیر کگور یادآور می‌شود که خویشتن نه به «تغییر پذیری» بلکه به «استواری ، تعادل و ثبات» نیاز دارد . در صورتی که شیوه‌ای برای تمایز بین مهم و غیر مهم و مربوط و نامربوط وجود نداشته باشد ، همه چیز به یک اندازه جالب و به یک اندازه ملال آور می‌شود . پس راه نجات از این همسان‌شدگی و یکنواختی چیست؟ به نظر کیر کگور فرد تنها با داشتن هویتی معین که دنیایی فردی را می‌گشاید ، می‌تواند از همسان‌شدگی‌ها بگریزد . چرا که فرد می‌تواند به تعهدی بی‌قید و شرط نسبت به هویت خویش که موضوعی مهم برای او و زندگی‌اش محسوب می‌شود ، تن در دهد . در این حال چنین تعهدی با برقراری تمایزهای کیفی بین امور مهم و غیر مهم ، مربوط و نامربوط ، جدی و شوخی مانع از همسان‌شدگی در زندگی او می‌شود . البته چنین تعهدی فرد را آسیب‌پذیر می‌کند . آرمان فرد ممکن است شکست بخورد ، معشوقش او را ترک کند و بنابراین پرسش اساسی از اینترنت این است که در تشویق و حمایت از تعهدات بی‌قید و شرط چه نقشی می‌تواند داشته باشد؟ ممکن است گفته شود فرد به دلیل امکانی که شبکه به وی می‌دهد می‌تواند آن قدر در موضوعات مورد علاقه روی شبکه جست‌وجو نماید تا به تعهدی خطرناک و بی‌قید و شرط منجر گردد . اما اینترنت همچون

یک شبیه‌ساز امکان دسترسی به هر چیزی به جز خطرپذیری را ممکن می‌سازد. تخیلات ما ممکن است در هنگام بازی‌های کامپیوتری برانگیخته شود ولی مادامی که بازی به تسخیر موقتی تخیلات می‌پردازد، نمی‌تواند تعهدات دنیای واقعی را شبیه‌سازی کند. اینترنت نیز تنها همین مقدار را به ما عرضه می‌کند. خطرپذیری‌ها تنها تخیلی هستند و هیچ پیامد دراز مدتی ندارند. فرد تنها هنگامی از آزمون کسب تعهد بی‌قید و شرط موفق بیرون می‌آید که اشتیاق و شجاعت انتقال آنچه بر روی شبکه به دست آورده، به دنیای واقعی داشته باشد. در صورتی که کاربر شبکه به خطر انداختن هویت واقعی‌اش را بپذیرد مجبور است برخلاف طبیعتی که او را در بدو امر به شبکه جذب کرده، عمل کند؛ اینکه شبکه هیچ خطری برای هویت ثابت و واقعی ندارد. از این رو اینترنت دشمن سرسخت تعهدات بی‌قید و شرط است. اما تنها همین تعهدات است که می‌تواند ما را از همسان‌سازی نیهیلیستی که در شبکه جهانی اطلاعات به اوج خود رسیده، نجات دهد.

جمع بندی

ما دریافته‌ایم که همیشه موازنه‌ای بین آنچه شبکه عرضه می‌کند و آنچه می‌گیرد، وجود دارد. البته این موازنه همیشه متقارن نیست. در مورد ابربیوندها این موازنه متقارن است؛ یعنی موازنه بین کیفیت و کمیت اطلاعات (مربوط بودن و گستردگی) که با از دست دادن یکی دیگری حاصل می‌شود. در اینجا شخص باید بسته به نیازهای عملی‌اش یکی از این دو را برگزیند. اما در کسب مهارت، درک واقعیت و معناداری، این موازنه نامتقارن است. یعنی یک طرف موازنه برتر از طرف دیگری است و بنابراین بر دیگری ترجیح دارد. چنانکه در کسب مهارت در دنیای سبیرتیک باید به سطح کاردانی آن اکتفا نمود و برای رسیدن به سطوح بالاتر چون تبخیر و خیرگی و استادی ناگزیر از آموزش مستقیم و رو در رو هستیم. هنگامی که درک، از واقعیت مطرح است، این موازنه به شکلی متفاوت نامتقارن است. در واقع حضور از راه دور، حضور را پیش‌فرض می‌گیرد و یکی به دیگری وابسته است. حضور از راه دور طفیلی درک قاطعی از حضور امر واقعی است. از این رو تصور زیستن در جهان سبیرتیک که در آن هر کسی نسبت به هر کس و هر چیزی حضور از راه دور دارد، بی‌معناست. نهایتاً در جایی که معنا مورد نظر است، بار دیگر این موازنه نامتقارن می‌نماید. اینبار یک طرف مثبت و طرف دیگر منفی است. در صورتی که همه تمایزات معنادار همسان شوند، به ورطه ناامیدی خواهیم افتاد و از آنجا که تمایزات معنادار نیاز به تعهد و آسیب‌پذیری دارند و خود اینها به تنهایی متجسدها نیازمندند، نباید در انتخاب بین نیهیلیسیم نامتجسد و معنادار بودن متجسد با

مشکلی روبه‌رو باشیم.

اما همه مسئله فقط گفتن این نیست که شبکه چه کاری نمی‌تواند انجام دهد. زیرا کارهای بزرگی وجود دارد که شبکه قادر است انجام دهد و تا به حال تصورش را هم نکرده‌ایم. اما چطور می‌توان از شبکه در هر یک از حوزه‌های فوق سود جست؟ آشکار است که نیاز به نوعی هم‌زیستی داریم که در آن از بدن‌هایمان و قدرت‌های مثبت آنها استفاده کنیم. برای ایجاد مناسبت اطلاعات هنگام فراخوانی آنها، بهره‌گیری از شعور انسانی در کنار ابزارهای هوش مصنوعی ضروری می‌نماید. در تعلیم و تربیت نیز راه‌های زیادی برای ترکیب روش‌های قدیمی آموزش با قابلیت‌های شبکه وجود دارد. همچنین هنگامی که افراد از قبل یکدیگر را بشناسند و به یکدیگر اعتماد داشته باشند، جایگاهی مناسب برای حضور از راه دور فراهم می‌شود همان‌طور که حضور از راه دور از ابتدا در حوزه‌هایی که ضرورت داشت، به وجود آمد؛ نظیر پرداختن به چیزهایی که حضور جسمی در آنها بیش از حد بزرگ، بیش از حد کوچک، بیش از حد خطر آفرین و... بوده است. در حوزه معناداری زندگی نیز چنانچه فرد از پیش به هدفی متعهد باشد، شبکه جهانی اطلاعات قدرت او را برای عمل می‌افزاید؛ چه از طریق فراهم آوردن اطلاعات مربوط و چه با قرار دادن فرد در تماس با افراد دیگری که هدف مشترک دارند. در مجموع مادامی که بدن‌هایمان را تصدیق کنیم، شبکه می‌تواند به رغم گرایش آن به ارائه بدترین مجموعه از موازنه‌های نامتقارن از قبیل: اقتصاد در برابر کارایی آموزشی، امر مجازی در برابر امر واقعی، گمنامی در برابر تعهد، مفید باشد. اما ما در استفاده از اینترنت باید به خاطر داشته باشیم به رغم فانی بودن و آسیب‌پذیری بدن‌هایمان، همواره بدن‌هایمان را تصدیق کنیم همان‌طور که نیچه معتقد بود: «بدون بدن‌هایمان ما هیچ چیز نیستیم.»

پانویس:

* کارشناس مهندسی سخت افزار و کارشناس ارشد علوم قرآن و حدیث
** برای اطلاع بیشتر از شرح حال و آثار نویسنده:

<http://www.dreydegger.org/>

<http://ist-socrates.berkeley.edu/~hdreyfus/>

<http://www.artsci.wustl.edu/~philos/MindDict/dreyfus.htm>

<http://www.angelfire.com/geek/gillan/cogsci/dreyfus.htm>

<http://sun3.lib.uci.edu/indiv/scctr/philosophy/dreyfus.htm>